



RESEARCH ARTICLE

Anthropological Analysis of Social, Ethnic, and Religious Structures in AfghanistanNazar Mohammad Ghorī¹¹Department of Anthropology, Faculty of Social Sciences, Kabul University, Kabul 1015, Afghanistan.

✉ Corresponding author: tofannazar@yahoo.com

 <https://orcid.org/0009-0004-2139-4552>

ARTICLE INFO

Received date: 25/12/2025

Revised date: 30/12/2025

Accepted date: 01/01/2026

Published Online: 12/01/2026

Citation: Ghorī, N. M. (2026). Anthropological Analysis of Social, Ethnic, and Religious Structures in Afghanistan. *Global Journal of Social and Economic Research*, 1 (1), 37-50. <https://doi.org/10.5281/zenodo.18225917>

Abstract

This study presents an anthropological analysis of the social, ethnic, and religious structures of Afghanistan. Adopting a descriptive-analytical approach and relying on library-based and documentary sources, the research examines the dominant social and cultural patterns shaping Afghan society. The findings indicate that, owing to its distinctive geographical location and historical trajectory, Afghanistan has long functioned as a crossroads of diverse ethnic groups, languages, religions, and cultural traditions. This historical diversity has contributed to the formation of complex social, ethnic, and religious structures, which have played a decisive role in shaping collective identity and maintaining social order in the country. As a multiethnic and multireligious society, Afghanistan has continually experienced dynamic interactions and persistent challenges arising from relations among various ethnic and religious groups. This study analyzes patterns of social convergence and divergence, with particular attention to the roles of ethnicity and religion in the organization of Afghan society. It further explores how these structural dimensions influence social relations, processes of cohesion and fragmentation, and the configuration of power relations. The findings offer a deeper understanding of Afghanistan's social complexities and provide a conceptual foundation for a more realistic and nuanced analysis of the country's social transformations.

Keywords: Ethnic structure; Social structure; Religious structure; Afghanistan.

تحلیل انسان شناختی ساختارهای اجتماعی، قومی و مذهبی در افغانستان

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی و تحلیل انسان شناختی ساختارهای اجتماعی، قومی و مذهبی در افغانستان می‌پردازد. این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد تحلیلی - توصیفی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای و اسنادی، به مطالعه الگوهای اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه افغانستان می‌پردازد و نشان می‌دهد که سرزمین افغانستان، به دلیل موقعیت جغرافیایی و تاریخی خاص خود، همواره محل تلاقی اقوام، زبان‌ها، ادیان و آیین‌های گوناگون بوده است. این تنوع، در طول تاریخ، ساختارهای پیچیده‌ای از روابط اجتماعی، قومی و مذهبی را شکل داده که نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری هویت جمعی و نظم اجتماعی این کشور ایفا کرده‌اند. افغانستان به‌عنوان جامعه‌ای متکثر، در بستر تعامل میان گروه‌های قومی و مذهبی مختلف، همواره با پویایی‌ها و چالش‌های متعددی مواجه بوده است. این پژوهش تلاش می‌کند تا با تحلیل الگوهای همگرایی و واگرایی، نقش قومیت و مذهب را در سازمان اجتماعی افغانستان بررسی کرده و نشان دهد که چگونه این ساختارها بر روابط اجتماعی، انسجام یا گسست اجتماعی و شکل‌گیری مناسبات قدرت تأثیر گذاشته‌اند. یافته‌های این پژوهش می‌تواند درک عمیق‌تری از پیچیدگی‌های اجتماعی افغانستان ارایه دهد و زمینه‌ساز تحلیل واقع‌بینانه‌تری از تحولات اجتماعی این جامعه باشد.

کلمات کلیدی: انسان‌شناسی اجتماعی؛ ساختار قومی؛ مذهبی؛ افغانستان.

۱. مقدمه

افغانستان از نظر تنوع و ناهمگونی‌های قومی، چهارمین کشور قاره آسیا پس از هند، چین و مالیزیا به شمار می‌رود و در سطح جهانی جایگاه سی‌وهفتم را داراست (یزدانی، ۱۳۷۴، ص. ۱۲۹). گستردگی و پیچیدگی تنوع قومی و فرهنگی افغانستان به اندازه‌ای است که اگر مسافر یا سیاحی از یک ولایت به ولایت دیگر یا از شهری به شهر دیگر سفر کند، چنین می‌پندارد که از کشوری به کشور دیگر وارد شده است؛ زیرا در شهر یا ولایت دوم، زبان، آداب و رسوم، شیوه پوشش، ویژگی‌های ظاهری، سبک زندگی، علایق نژادی و خرده‌فرهنگ‌های مردم ساکن، تفاوتی بنیادین و ماهوی با شهر یا ولایت نخست دارد. در چنین وضعیتی، تنها عنصر پیوند دهنده میان این گروه‌ها، اشتراک دینی و قرار گرفتن در چارچوب جغرافیایی واحدی به نام افغانستان است (ارزگانی، ۱۳۹۰، ص. ۳۶). از این‌رو، جامعه افغانستان جامعه‌ای چندقومی با ساختاری موزاییکی به شمار می‌آید (ارزگانی، ۱۳۹۰، ص. ۳۷). در نگاهی کلی، بیش از پنجاه قوم با ویژگی‌های خاص قومی - زبانی و سنت‌های فرهنگی متمایز در این سرزمین شناسایی شده‌اند (خسروشاهی، ۱۳۸۳، ص. ۱۲) بر اساس یافته‌های پژوهشی جورج آرنی، روزنامه‌نگار مشهور انگلیسی در افغانستان، بیش از بیست‌ویک قوم با حدود سی زبان مختلف در این کشور به تکلم می‌پردازند (آرنی، ۱۳۷۶، ص. ۴). فیض‌محمد کاتب هزاره نیز در رساله خود با عنوان نسب‌نامه افغان، اقوام ساکن افغانستان را شامل گروه‌هایی چون سادات، قریش، عرب غیرقریش، نورستانی، ترکمان، اقوام سیستانی، تاجیک، هزاره، ایماق، قزلباش، کیانی، مغول، جغتایی، ازبک، دیگان، کاشغری، چترالی، بخارایی، هندی، هندو، سواتی، شلماتی، تیراهی، کشمیری، کرد، لکزی، ارمنی، قلماق حبشی، یهودی، بلوچ، دولت‌شاهی، قاینی، مشهدی، کرمانی و برجندی برمی‌شمارد (کاتب، ۱۳۷۲، ص. ۱۳۵-۱۵۶). در واقع، این پژوهش به دو پرسش اساسی در حوزه ساختارهای قومی و مذهبی افغانستان پرداخته می‌شود که از آغاز تا پایان مقاله، به‌صورت کلی و جزئی مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

- ساختارهای قومی حاکم در افغانستان تا چه اندازه از ظرفیت تعامل و همزیستی برخوردارند؟
- جامعه افغانستان دارای چه ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی و ساختاری منحصربه‌فردی است؟

این پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای انجام شده است. داده‌ها با بهره‌گیری از روش‌های تحلیل کیفی بررسی شده و هدف اصلی آن، دستیابی به فهمی عمیق و تفسیری از متون و داده‌هاست، نه صرفاً طبقه‌بندی یا شمارش مقوله‌های از پیش تعیین شده. انعطاف‌پذیری در طراحی پژوهش امکان بازنگری مستمر مقوله‌ها را در جریان تحلیل فراهم کرده است. (حریری، ۱۳۸۵، ص. ۲۶۴). در این مقاله، به تنوع رنگ‌ها و گل‌های فرهنگی افغانستان پرداخته می‌شود و تلاش بر آن است که با نگاهی جامع، عاری از هرگونه برتری‌طلبی، اقوام و گروه‌های قومی این سرزمین در پرتو آرمان‌های مشترک ملی، مورد بررسی و شناخت قرار گیرند.

۲. تعریف مفاهیم

۱-۲. قوم و قومیت

واژه‌های قوم و قومیت در متون معاصر، به‌ویژه در مطالعات مرتبط با ناسیونالیسم قومی و تنوع اجتماعی، اهمیت ویژه‌ای دارند. با این حال، علی‌رغم توجه فراوان پژوهشگران، هنوز تعریفی جامع و پذیرفته‌شده برای این مفاهیم ارایه نشده است. بسیاری از نویسندگان در این حوزه، معیار دقیقی برای شناسایی و تمایز گروه‌های قومی ارایه نمی‌دهند و فرض را بر آن می‌گذارند که مفهوم قوم برای خواننده روشن و بدیهی است (احمدی، ۱۳۷۶، ص. ۱۱۵-۱۱۶). در میان دیدگاه‌ها، گروهی از پژوهشگران قوم را به‌عنوان یک سازمان اجتماعی تعریف می‌کنند که در یک قلمرو جغرافیایی مشخص شکل گرفته و اعضای آن در طول تاریخ با یکدیگر پیوندهای اقتصادی، فرهنگی و خویشاوندی داشته‌اند. چنین گروه‌هایی معمولاً از زبان، ارزش‌ها، سنت‌ها و ویژگی‌های فرهنگی مشترک برخوردارند. پیش‌تر، مؤلفه‌های خونی و نژادی نیز در تعریف قوم جایگاه داشتند، اما با گذر زمان و درهم‌آمیختگی گروه‌ها، اهمیت این معیارها کاهش یافته است (ابوطالبی، ۱۳۷۸، ص. ۱۳۱). آدم اسمیت قوم را چنین تعریف می‌کند: «جامعه‌ای اجتماعی که اعضای آن در اصل و ریشه، تاریخ و سرنوشتی مشترک را با خود سهیم می‌دانند و دارای یک یا چند ویژگی متمایزکننده هستند که حس یگانگی و همبستگی جمعی را در آنان ایجاد می‌کند» در مطالعات علوم سیاسی نیز آمده است که قوم نتیجه اتحاد واحدهای اجتماعی کوچکی مانند طایفه، خانواده‌های خویشاوند و قبیله است که با گذر زمان، از طریق پیوندهای اجتماعی و فرهنگی، به یک ساختار بزرگ‌تر و پایدارتر به نام قوم تبدیل شده‌اند. در این فرآیند، اهمیت پیوندهای خونی با توسعه تقسیم کار، مبادلات اقتصادی و شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی و فرهنگی کاهش یافته و ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی جایگزین آن‌ها شده است (احمدی، ۱۳۷۶). تاریخچه مفهوم قوم نشان می‌دهد که این واژه در ابتدا بار مذهبی داشت و به گروه‌های غیرمسیحی اشاره می‌کرد، سپس وجه نژادی یافت و به تدریج، بار فرهنگی آن برجسته شد. در نگرش امروزی، قومیت شامل گروه‌هایی است که از نظر زبان، مذهب، ویژگی‌های فرهنگی و هویت تاریخی، با دیگر گروه‌های جامعه تفاوت دارند (سجادی، ۱۳۸۰). شاخص‌های اصلی قوم شامل خودآگاهی قومی، زبان مادری و سرزمین نیاکان است. علاوه بر این، ویژگی‌های روانی، فرهنگی، شیوه زندگی، نوع سازمان اجتماعی و خواست‌ها و تمایلات جمعی اعضا نیز می‌توانند در شکل‌گیری هویت قومی نقش داشته باشند (شیخاوندی، ۱۳۶۹، ص. ۷۶). از این بعد، واژه قوم بیش‌تر به‌عنوان یک مقوله فرهنگی و قومیت به‌عنوان یک ساختار اجتماعی - فرهنگی قابل فهم است که تحت تأثیر شرایط محیطی و تغییرات تاریخی همواره در حال تحول است (شیخاوندی، ۱۳۶۹، ص. ۲۷۶).

اصطلاح ethnicity از ریشه یونانی ethnikos گرفته شده و در گذشته به معنای کافر یا مشرک به کار می‌رفت، اما در طول تاریخ، معنای آن گسترش یافته و به ویژگی‌های فرهنگی و نژادی گروه‌ها اطلاق می‌شود. امروزه در روابط بین‌الملل، قومیت به جنبه‌هایی از تعاملات میان گروه‌ها اشاره دارد که خود را از نظر فرهنگی متمایز می‌دانند و دیگران نیز چنین برداشتی از آن‌ها دارند (مارشال، ۱۳۸۸). دیدگاه‌ها در مورد ملاک‌های تعیین‌کننده قومیت متفاوت است؛ برخی نژاد را محور می‌دانند، برخی دیگر زبان یا مذهب را برجسته می‌کنند. معمول‌ترین شاخص‌ها برای تمایز گروه‌های قومی شامل زبان، تاریخ یا تبار، مذهب و شیوه‌های پوشش و زینت است (گیدنز، ۱۳۸۹، ص. ۲۶۰). قومیت، به معنای حالت گروهی مردم با درجه‌ای از پیوستگی و همبستگی و آگاهی نسبت به ریشه‌ها و منشأ مشترک است (احمدی، ۱۳۷۶). مارشال نیز قومیت را چنین تعریف می‌کند: «قومیت شامل افرادی است که بنا به تعریف خود یا برداشت دیگران، خصوصیات مشترکی دارند که آن‌ها را از سایر جمع‌ها متمایز می‌کند و رفتار فرهنگی ویژه‌ای را شکل می‌دهد» (مارشال، ۱۳۸۸، ص. ۳۶۰). از دیدگاه انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی، قومیت سازه‌ای فرهنگی و ذهنی است که بر پایه اشتراکات و ادراکات اعضای یک گروه نسبت به ریشه‌ها و منشأ علایق شکل می‌گیرد (یزدانی، ۱۳۷۴). مهم‌ترین خصوصیات فرهنگی که قومیت را متمایز می‌سازد شامل زبان، تاریخ، تبار، مذهب، سبک پوشش و شیوه‌های زینت کردن است که همه قابل آموزش و انتقال فرهنگی هستند (گیدنز، ۱۳۸۹، ص. ۲۶۰). در مطالعات تطبیقی انجام‌شده در افغانستان، قوم مفهومی گسترده دارد و روابط اجتماعی گروه‌ها و تعاملات اجتماعی در چارچوب آن تحلیل می‌شود (سجادی، ۱۳۸۰).

۲-۲. گروه قومی^۱

گروه‌های قومی بر اساس باورها، تاریخ، زبان و معیارهای خاص شکل می‌گیرند که رفتارها و دیدگاه‌های آنان را تعیین می‌کند. از این رو، در تحلیل مسایل اجتماعی و سیاسی، تفاوت‌ها و تنوع دیدگاه‌های گروه‌های قومی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و شناخت آن‌ها برای تقویت همگرایی اجتماعی و توسعه پایدار حیاتی است (سجادی، ۱۳۸۰). کوپر با رویکرد فرهنگی معتقد است که یک بخش از جمعیت تنها زمانی می‌تواند به‌عنوان گروه قومی شناخته شود که سه ویژگی زیر را در ترکیب با یکدیگر دارا باشد:

- ویژگی‌های فیزیکی یا فرهنگی که از دیدگاه اجتماعی به آن‌ها نسبت داده می‌شود؛
- تبار مشترک، چه واقعی و چه فرضی؛
- مجموعه‌ای از گرایش‌ها و رفتارهای مشترک (هاشمی، ۱۳۹۴، ص. ۲۸).

بر اساس این دیدگاه، عضویت در یک جامعه‌ی قومی از زمان تولد به افراد تعلق می‌گیرد و جایگاه قومی آن‌ها بر اساس اعمال یا رفتارهای خاص کسب نمی‌شود. معیارهای تمایز میان گروه‌های قومی غالباً فرهنگی است، مانند زبان، ملیت یا مذهب، در برخی موارد می‌تواند ویژگی‌های فیزیکی مانند رنگ پوست یا شکل بدن، یا ترکیبی از هر دو باشد. این خصوصیات در جامعه اهمیت نمادین دارند و اعضای گروه برای بازشناسی و متمایز ساختن خود از دیگران به آن‌ها استناد می‌کنند (کریمی، ۱۳۸۷، ص. ۱۹).

^۱ ethnic group

۲-۳. تنوع قومی^۲

واژه «تنوع» از مصدر باب «تفعّل» در زبان عربی به معنای نوع‌نوع شدن، گونه‌گونه شدن و گوناگونی است (دهخدا، ۱۳۷۷، ص. ۷۰۷۰). تنوع قومی بخشی از مفهوم گسترده‌تر ناهمگونی جمعیتی است. اگر قوم را بر اساس شاخص‌های فرهنگی نظیر آداب و رسوم، زبان، مذهب، پیشینه تاریخی و مهم‌تر از همه هویت قومی تعریف کنیم، تنوع قومی به معنای وجود اقوام متعدد با ویژگی‌ها، پیشینه‌ها و هویت‌های مختلف در درون یک کشور است (کریمی، ۱۳۸۷، ص. ۲۲). بررسی‌ها در زمینه ناسیونالیسم قومی، یعنی اعتقاد به این که حاکمیت باید در اختیار اعضای یک گروه قومی باشد، نشان داده است که تنها در ۱۴ کشور جهان اقلیت قابل توجهی وجود دارد و چهار درصد جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که تنها یک گروه قومی دارند (کریمی، ۱۳۸۷، ص. ۳). تنوع قومی می‌تواند غنای قابل توجهی به جوامع ببخشد؛ کشورهایی که چند قومیتی هستند غالباً محیط‌هایی پویا و سرزنده‌اند که از توانمندی‌ها و دستاوردهای گوناگون ساکنان خود نیرو می‌گیرند. مفهوم جوامع چندقومی برای نخستین بار توسط مردم‌شناس معروف، ج. اس. فرینوال، در بررسی‌هایش درباره کشورهای چون برمه و جاوه در خاور دور مطرح شد. وی جوامع چندقومی را به عنوان آن‌هایی تعریف کرد که در چند گروه‌بندی قومی بزرگ زندگی می‌کنند و این گروه‌ها، با وجود تفاوت‌های فرهنگی، زیستی و اجتماعی، از نظم سیاسی و اقتصادی برخوردار هستند (گیدنز، ۱۳۸۹).

با توجه به تعاریف و ویژگی‌های مطرح شده، می‌توان جامعه افغانستان را نمونه‌ای از جوامع چندقومی و قبیله‌ای دانست. جامعه افغانستان، همان‌طور که برخی نویسندگان و محققان بیان کرده‌اند، دارای ساختاری موزاییکی است که در آن اقوام و گروه‌های جمعیتی متنوع و ناهمگون در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. هویدی این تنوع انسانی را چنین توصیف می‌کند: «ساخت آدم‌ها در جاده‌های شهر، تصویری شبیه موزه‌ای از موزاییک انسانی ویژه افغانستان را نشان می‌دهد. نژادها و قباایل متعددی با عادات، سنت‌ها و ویژگی‌های مختلف در کنار یکدیگر قرار دارند؛ اما همه در یک بافت اجتماعی واحد دیده می‌شوند. همه این شکل‌ها، رنگ‌ها، چهره‌ها و نژادها در سرک‌ها و جاده‌های کابل آشکار است و شاید باور کردن اینکه همه آنان به یک کشور تعلق دارند و دارای هویت واحد هستند و نیاز به تفکر عمیق دارد» (هویدی، ۱۳۶۲: ۱۱۸-۱۱۹).

۳. ساختارهای اجتماعی و قومی در افغانستان

در افغانستان اقوام گوناگون با زبان‌ها و با لهجه‌های متفاوت زندگی می‌کنند. در نگاهی کلی، بیش از پنجاه قوم با ویژگی‌های خاص قومی - زبانی و سنت‌های فرهنگی متمایز در این سرزمین شناسایی شده‌اند. چنانچه قبلاً از رساله‌ای با عنوان نسب‌نامه افغان به نویسندگی فیض‌محمد کاتب هزاره یادآور شدیم و اقوام ساکن افغانستان را شامل گروه‌هایی چون سادات، قریش، عرب غیرقریش، نورستانی، ترکمان، اقوام سیستانی، تاجیک، هزاره، ایماق، قزلباش، کیانی، مغول، جغتایی، ازبک، دیگان، کاشغری، چترالی، بخارایی، هندی، هندو، سواتی، شلماتی، تیراهی، کشمیری، کرد، لکزی، ارمنی، قلماق حبشی، یهودی، بلوچ، دولت‌شاهی، قاینی، مشه‌دی، کرمانی و برجندی برمی‌شمارد (کاتب، ۱۳۷۲، ص. ۱۳۵-۱۵۷) و حتی در فهرستی که کاتب هزاره ارائه کرده است، از اقوامی چون دراویدی، قرقیز، تایمنی، فیروزکوهی، جمشیدی، قزاقی، گجراتی و برخی گروه‌های دیگر یاد نشده است که این امر را می‌توان ناشی از درهم‌آمیختگی این گروه‌ها با سایر اقوام و یا عدم تمایز روشن آن‌ها در زمان نگارش اثر دانست. در سرود ملی و قانون اساسی دوران جمهوریت از چهارده قوم شامل پشتون، تاجیک، هزاره، ترکمن، ازبک، نورستانی، بلوچ، عرب، گوجر، پامیری، براهوی، ایماق، پشه‌یی و قزلباش نام برده شده‌است؛ در حالی که دایرةالمعارف اسلامی منتشر شده در ایران، از هجده قوم شامل پشتون، تاجیک، فارسیوان، ازبک، مغول، بلوچ، ترکمن، ایماق، نورستانی، عرب، براهویی،

ethnic diversity^۳

یهودی، پشه‌ی، جت، هندو، قرقیز، قزلباش و سیک یاد می‌کند. برآیند این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که دست‌کم ۲۵ و حداکثر ۵۰ تا ۵۵ گروه قومی مستقل و بیش از ۳۰ زبان گوناگون در گستره جغرافیایی افغانستان در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند.

افغانستان سرزمینی است که به‌عنوان خانه‌ای مشترک برای تمامی اقوام و ملیت‌های ساکن آن شناخته می‌شود و از نگاه جمعیت‌شناختی، کشوری جوان به شمار می‌آید. بر اساس گزارش‌ها، نرخ رشد جمعیت در افغانستان حدود سه درصد برآورد شده است (خسروشاهی، ۱۳۸۳، ص. ۱۲). همچنین مطابق با گزارش صندوق جمعیت سازمان ملل متحد، در حال حاضر حدود ۶۳ درصد جمعیت افغانستان را جوانان تشکیل می‌دهند. طبق آمارهای منتشرشده از سوی اداره احصائیه مرکزی افغانستان در سال ۱۳۹۶ هجری شمسی، جمعیت کشور حدود ۲۹، ۲ میلیون نفر برآورد شده است که از این میان، ۸، ۱۳ میلیون نفر (۴۹ درصد) مرد و ۴، ۱۴ میلیون نفر (۵۱ درصد) زن هستند. از نظر ترکیب قومی، پشتون‌ها حدود ۴۲ درصد، تاجیک‌ها ۲۷ درصد، هزاره‌ها ۹ درصد، ازبک‌ها ۹ درصد، ایماق‌ها ۴ درصد، ترکمن‌ها ۳ درصد، بلوچ‌ها ۲ درصد و سایر اقوام از جمله نورستانی‌ها، عرب‌ها، براهوی‌ها، پامیری‌ها و دیگر گروه‌ها در مجموع حدود ۴ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند (گزارش اداره احصائیه مرکزی، ۱۳۹۶).

۱-۳. ساختارهای قومی:

به دلیل این تنوع گسترده قومی و طایفه‌ای، افغانستان غالباً به‌عنوان موزاییکی بزرگ از نژادها، اقوام و فرهنگ‌های متنوع توصیف شده است. از دید ساختار قومی، افغانستان کشوری چندقومیتی است و از نظر میزان ناهمگونی قومی، در ردیف سی‌وهفتمین کشور جهان قرار می‌گیرد (حیدری، ۱۳۸۳، ص. ۳۴). جامعه افغانستان از طیف گسترده‌ای از گروه‌های قومی تشکیل شده است؛ به‌گونه‌ای که برخی پژوهشگران از حضور ده‌ها گروه قومی در درون مرزهای این کشور سخن گفته‌اند. به صورت عموم به وجود ۵۵ گروه قومی در افغانستان اشاره می‌کند. در همین راستا، اروین اریوال و همکارانش خدمات ارزشمندی در زمینه شناسایی و فهرست‌نگاری اقوام افغانستان انجام داده‌اند و نام ۵۵ گروه قومی را در فهرست خود ثبت کرده‌اند. این فهرست شامل گروه‌هایی چون عرب (عرب‌زبان و فارسی‌زبان)، براهوی، اشکاشمی، فیروزکوهی، ایماق، گوجار، هزاره، بلوچ (از جمله جت بلوچ)، فارسیوان، گاورباتی، غربت، هزاره سنی، هندو، جمشیدی، قرقیزی، جوگی، جت، جلالی، ملکی، ماوری، کوتانا، مغول، مونجانی، نورستانی (داردی، اورمری، پره‌چی، پشه‌ای)، پشتون، قزاق، قبیاق، وانگووالی، واخی، یهودی، ازبک، ترکمن، قزلباش، روشانی، سنگلیچی، شغنانی، سیک، تاجیک، تاتاری، تایمنی، تیموری و دیگر گروه‌ها می‌شود (گلانزر، ۱۳۷۷، ص. ۲۲۶) با وجود برخی هم‌پوشانی‌ها، تکرارها و کاستی‌ها، این فهرست یکی از جامع‌ترین منابع در معرفی تنوع قومی افغانستان به شمار می‌آید. از سوی دیگر، نخستین نقشه قومی افغانستان که توسط بروک در اتحاد جماهیر شوروی تهیه و در نشریه «سووتسکایا» منتشر شد، تنها ۱۶ قوم را در افغانستان شناسایی کرده است (سانلیور، ۱۹۹۹، ص. ۲۰۲). در مقابل، نقشه خاور نزدیک آلمان، ۵۷ گروه قومی را در افغانستان معرفی می‌کند که تقریباً تمامی اقوام ساکن کشور را در بر می‌گیرد. همچنین ماسون و روموندن در سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۶۵، فهرستی شامل ۲۰ قوم را ارائه داده‌اند (سانلیور، ۱۹۹۹). با وجود این تفاوت‌ها، بیشتر پژوهشگران بر این نکته توافق دارند که اقوام افغانستان عمدتاً به نژاد سفید تعلق دارند و در این میان، چهار قوم عمده پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک‌ها بیشترین سهم را در ترکیب جمعیتی کشور دارند. در ادامه، به معرفی اجمالی گروه‌های قومی پرداخته می‌شود:

۱-۱-۳. پشتون‌ها

پشتون‌ها از نظر جمعیتی اولین گروه قومی بزرگ افغانستان به‌شمار می‌روند که عمدتاً در مناطق جنوب، جنوب‌شرق و شرق افغانستان سکونت دارند، هرچند در نواحی دیگری کشور نیز به‌صورت پراکنده حضور دارند. تقریباً تمامی قبایل پشتون پیرو مذهب حنفی از مذاهب اهل سنت هستند و زبان غالب آنان پشتو است. از نگاه تاریخی و سیاسی، پشتون‌ها همواره نقش مسلطی در ساختار قدرت سیاسی در تاریخ معاصر افغانستان ایفا کرده‌اند و مسایل مهم زندگی شان

را از طریق جرگه حل می‌نمایند (حیدری، ۱۳۸۳، ص. ۴۶). گویشوران زبان پشتو علاوه بر افغانستان، در پاکستان و بخش‌هایی از هند نیز زندگی می‌کنند. پشتون‌ها از دیرباز در محدوده جغرافیایی افغانستان کنونی سکونت داشته‌اند. با این حال، درباره خاستگاه قومی آنان، اطلاعات علمی قطعی وجود ندارد و نظریه‌های گوناگونی مطرح شده است. یکی از دیدگاه‌های قابل توجه، نظر پروفیسور مورگنشترن است که پشتون‌ها را یکی از یازده قبیله آریایی می‌داند که از جلگه‌های جنوب آسیا مهاجرت کرده و در کوه‌های سلیمان ساکن شده‌اند (هاشمی، ۱۳۹۴). عبدالحی حبیبی نیز پشتون‌ها را شاخه از نژاد آریایی بومی می‌داند که قرن هژدهم نخستین دولت را شکل داده‌اند. میر ویس خان هوتکی از قبیله غلزایی، در سال ۱۷۰۹ میلادی با قیام علیه صفویان، نخستین دولت پشتونی را در قندهار بنیان نهاد. این رویداد، زمینه‌ساز تأسیس دولت افغانستان به‌دست احمدشاه درانی در سال ۱۷۴۷ میلادی شد.

۳-۱-۲. تاجیک‌ها

تاجیک‌ها از نظر جمعیتی دومین گروه قومی بزرگ افغانستان پس از پشتون‌ها به‌شمار می‌روند و گفته می‌شود حدود ۲۷ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. آنان به زبان دری که یکی از گویش‌های زبان فارسی محسوب می‌شود، سخن می‌گویند. زبان فارسی در ایران، تاجیکستان و افغانستان رایج است و از لحاظ ساختاری، تفاوت بنیادینی میان فارسی این سه کشور وجود ندارد؛ با این تفاوت که در ایران با عنوان «فارسی»، در تاجیکستان «تاجیکی» و در افغانستان «دری» شناخته می‌شود. زبان دری مورد استفاده تاجیک‌های افغانستان، به‌عنوان یکی از لهجه‌های زبان فارسی ارزیابی شده است که اغلب با نام پارسیوان یا فارسیوان نیز شناخته می‌شوند، از نوادگان ساکنان باستانی پارسی‌زبان این سرزمین به‌شمار می‌آیند (غوری، ۱۳۹۸) و در منابع تاریخی با نام‌های تاز و تازیک نیز از آنان یاد شده است. بخش عمده جمعیت تاجیک‌ها در شمال، شمال‌شرق و غرب افغانستان سکونت دارند (مرادی، ۱۳۸۹). میجر جراح بیللو در توصیف تاجیکان افغانستان می‌نویسد که آنان بخش قابل توجهی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و در گستره وسیعی از هرات تا خیبر و از قندهار تا سیحون و حتی کاشغر پراکنده‌اند (بیللو، ۱۳۹۱). تاجیک‌ها از دومین گروه‌های ساکن در افغانستان بوده‌اند و امروزه بخشی از آنان در مناطق کوهستانی هندوکش، سفیدکوه و سیاه‌کوه، و بخشی دیگر در شهرها و دشت‌ها زندگی می‌کنند. زبان تاجیک‌ها، فارسی است که با گویش‌های متنوعی همچون هراتی، کابلی، سیستانی، غوری (سوری، تیمنی، جمشیدی و فیروزکوهی)، تخاری، پنجشیری، بدخشی، بخاری، سمرقندی و خجندی تکلم می‌نمایند. از نظر مذهبی، اکثریت قاطع پیرو مذهب حنفی از اهل سنت هستند.

با وجود آن‌که برخی نویسندگان خاستگاه قومی تاجیک‌ها را عربی دانسته‌اند، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که آنان از تبار ایرانی - پارسی بوده و از روزگاران کهن در سرزمین افغانستان زیسته‌اند. بر اساس دیدگاهی دیگر، واژه «تاجیک» از تازی یا تازیک گرفته شده است؛ واژه‌ای که در اصل نام یکی از قبایل عرب (قبیله طی) بوده و بعدها برای اشاره به عموم عرب‌ها به‌کار رفته است. در دوره فتوحات اسلامی، هنگامی که عرب‌ها به ترکستان یورش بردند، ترکان این واژه را از ایرانی‌ها گرفته و برای اطلاق به عرب‌ها و گاه پارسی‌زبان‌ها استفاده کردند. در گذر زمان، این اصطلاح در میان فارسی‌زبانان، به‌ویژه در سرزمین خراسان، رواج یافت. در شیوه زندگی تاجیک‌ها، هیچ نشانه‌ای دال بر خاستگاه فرهنگی و زبانی عربی مشاهده نمی‌شود و به‌طور کلی، تبار هندواروپایی آنان مورد پذیرش قرار گرفته است (کاتب، ۱۳۷۲، ص. ۴۷) خود تاجیک‌ها نیز از منظر نژادی، اصل و نسب خویش را به پارسیان نسبت می‌دهند. دیدگاهی دیگر بر این باور است که در جریان تعامل و ازدواج میان عرب‌های فاتح و ساکنان خراسان، واژه تاز برای اشاره به این گروه‌ها به‌کار رفته است. به لحاظ تاریخی، تاجیک‌ها از کهن‌ترین جوامعی هستند که در آریانا، خراسان و ماوراءالنهر زیسته‌اند.

تاجیک‌ها از نظر مذهبی، عمدتاً مسلمان سنی و پیرو سنت اهل سنت هستند. این گروه قومی بیشتر در شمال کابل، دره پنجشیر، شمال و شمال‌شرقی ولایت پروان، دامنه‌های شمال‌شرقی رشته‌کوه هندوکش و ولایت‌های تخار، بدخشان، بغلان، سمنگان، غزنی، کاپیسا، غور و پیرامون هرات سکونت دارند.

از آنجا که زبان یکی از بنیادی‌ترین عناصر فرهنگ محسوب می‌شود، اصطلاحات و واژگان رایج در فارسی ایران - جز در موارد استثنایی - در زبان دری افغانستان نیز کاربرد دارد. تاجیک‌های افغانستان و ایرانی‌ها، ارزش‌ها و نمادهای مشترک زبانی را با یکدیگر سهیم هستند (ارزگانی، ۱۳۹۰). در ساختار اجتماعی افغانستان، تاجیک‌ها از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نقشی بسیار تعیین‌کننده ایفا کرده و در زمره کهن‌ترین و ریشه‌دارترین جوامع کشور جای دارند (کاتم، ۱۳۷۱)، این گروهی قومی، بخش بزرگی از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، به‌صورت پراکنده و ناهمگون در مناطق مختلف کشور سکونت دارند. آنان نسبت به دیگر گروه‌های قومی، زودتر از الگوی زندگی قبیله‌ای فاصله گرفته و به زندگی یکجانشین روی آورده‌اند. تاجیک‌ها که از دیرباز با شیوه زیست شهری و یکجانشینی خو گرفته‌اند، از نظر ادبیات عامه و فرهنگ تمدنی، غنای قابل توجهی داشته و حامل میراث فرهنگی اصیلی بوده‌اند (غوری، ۱۴۰۴).

۳-۱-۳. ترک‌ها

تشکل سیاسی و حاکمیت ترک‌ها در جغرافیای افغانستان، همانند سایر مناطق ترک‌نشین، به دوران سکاییان (سکاها) در حدود ۱۲۵ پیش از میلاد بازمی‌گردد. در روند تاریخی، سکاییان به‌عنوان یکی از شاخه‌های اصلی ترکان، از آسیای مرکزی تا شمال دریای سیاه و آناتولی، دولت‌ها و سازمان‌های سیاسی متعددی بنیان نهادند (Durgun, ۲۰۱۰). بر این اساس، آغاز سازمان‌یافتگی سیاسی ترکان افغانستان نیز هم‌راستا با سایر شاخه‌های ترک بوده و از دید علمی، انسجام تاریخی دارد. تا حدود سال ۴۰ میلادی، سکاییان بر این منطقه تسلط داشتند و پس از آن، کوشانیان بین سال‌های ۴۰ تا ۴۲۵ میلادی بر افغانستان حکم راندند. با فروپاشی امپراتوری بزرگ هون، این قوم به سه شاخه هون‌های آسیایی، هون‌های اروپایی و هون‌های خاورمیانه تقسیم شدند. بقایای هون‌های خاورمیانه که با نام «هون‌های سفید» یا «هپتالیان» شناخته می‌شوند، امروزه در افغانستان با عنوان «ترکان خلیج» معرفی می‌گردند. هون‌های سفید از دو مسیر به خاورمیانه گسترش یافتند؛ گروهی در جنوب ایران و گروهی دیگر از سال ۴۲۵ میلادی در غرب افغانستان حاکمیت سیاسی ایجاد کردند. قلمرو آنان از شمال هند تا افغانستان و از سواحل خزر تا آسیای مرکزی امتداد داشت و تا پایان قرن ششم میلادی ادامه یافت. افغانستان نیز همانند دیگر مناطق ترک‌نشین، در این دوره وارد فرایند اسلام‌پذیری شد که تا اواخر قرن هشتم میلادی ادامه داشت. از آنجا که ترکان افغانستان اسلام را از طریق عرب‌ها و ایرانیان پذیرفتند، در مقاطعی حاکمیت سیاسی را به گروه‌های غیرترک واگذار کردند. سامانیان نیز در سال‌های ۹۰۹-۹۱۰ میلادی بر هرات، یکی از کانون‌های مهم علم و تمدن اسلامی - تسلط یافتند (Durgun, ۲۰۱۰) که در دوره‌های مختلف تاریخی، دولت‌های ترک - اسلامی متعددی در قلمرو افغانستان کنونی شکل گرفته‌اند؛ از جمله غزنویان (۹۶۳-۱۱۸۶)، سلجوقیان (۱۰۹۲-۱۱۹۴م)، خوارزمشاهیان (۱۰۷۷-۱۲۳۱م)، تیموریان (۱۳۷۰-۱۴۰۵م)، شیانیان (۱۴۲۸-۱۵۹۹م) و افشاریان (۱۷۳۶-۱۷۹۶م) می‌باشد. منطقه سکونت ترک‌ها با نام‌های «ترکستان افغانستان» یا «ترکستان جنوبی» شناخته می‌شود. الحاق نهایی این منطقه به افغانستان در اواخر قرن نوزدهم و با انحلال خانات و امیرنشین‌های محلی ترک صورت گرفت. (بیلیو، ۱۳۹۱). در افغانستان، اقوام ترک شامل ازبک‌ها، ترکمن‌ها، قرقیزها، قزاق‌ها، قیپچاق‌ها، کارلوک‌ها، تاتارها، اویغورها، قونغر‌ها، قزلباش‌ها و قره‌قالپاق‌ها هستند که در میان آنان، ازبک‌ها پرجمعیت‌ترین گروه به‌شمار می‌روند و در بعضی منابع، هزاره‌ها را نیز شامل این کتگوری است.

۳-۱-۴. هزاره‌ها

هزاره از دیرباز در نواحی کوهستانی مرکز افغانستان، موسوم به «هزارمجات»، سکونت داشته‌اند. ساختار جغرافیایی این منطقه موجب انزوای نسبی آنان شده و در گذر زمان، هویت فرهنگی خاصی را در میان شان شکل داده است. افزون بر این، حدود دو میلیون هزاره به‌عنوان پناهنده در ایران زندگی می‌کنند. هزاره‌ها به سه شاخه اصلی ارزگانی، بهسودی و جاغوری تقسیم می‌شوند (Durgun, ص. ۲۰۱۱). بنابراین این‌ها یکی از اقوام برجسته ساکن افغانستان

هستند که تمرکز اصلی جمعیتی آنان در مناطق مرکزی کشور، موسوم به هزاره‌جات، به‌ویژه در ولایات بامیان و دایکندی و ولسوالی‌هایی چون لعل و سرجنگل و بهسود میدان قرار دارد. از نظر مذهبی، اکثریت قریب به اتفاق هزاره‌ها شیعه هستند؛ بخش اندکی از آنان سنی و گروه کوچکی نیز پیرو مذهب اسماعیلی‌اند. اسماعیلیان هزاره عمدتاً در دامنه‌های رشته‌کوه هندوکش سکونت دارند. هزاره‌ها چهارمین گروه قومی بزرگ افغانستان به‌شمار می‌روند، هرچند تاکنون سرشماری دقیق و قابل اتکایی درباره جمعیت آنان انجام نشده است. برآوردها سهم آنان را حدود ۷-۹ درصد جمعیت کشور می‌دانند. زبان رایج در میان هزاره‌ها «هزاره‌گی» است که گونه‌ای از فارسی با تأثیرپذیری گسترده از واژگان ازبکی و ترکی به‌شمار می‌رود. درباره خاستگاه قومی هزاره‌ها دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد؛ برخی آنان را حاصل آمیزش ترکان و مغولان می‌دانند و برخی دیگر ریشه آنان را به دوران اسکندر مقدونی یا اقوام باستانی منطقه نسبت می‌دهند.

۳-۱-۵. ازبیک‌ها

از جمله اقوام ساکن افغانستان‌اند که از نظر جمعیتی در رده چهارم نفوس این کشور قرار می‌گیرند. بیشترین تمرکز جمعیتی آن‌ها در شمال افغانستان، به‌ویژه در ولایات فاریاب، جوزجان، کندز و تخار است. ازبیک‌ها عمدتاً به زبان ازبکی سخن می‌گویند و این زبان یکی از مؤلفه‌های مهم هویت قومی و فرهنگی آنان به‌شمار می‌رود. ازبیک‌ها در ساختار اجتماعی افغانستان به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های قومی ترک‌تبار شناخته می‌شوند. در افغانستان امروز، به‌ویژه در شمال، شمال‌شرق و حتی جنوب‌غرب کشور، جمعیت قابل توجهی از ازبیک‌ها به شکل پراکنده سکونت دارند (Burget; 2017: 21). ازبیک‌های ترک، تبار تاریخی خود را به بابرشاه (۱۵۲۶-۱۵۳۰)، شیبانیان (۱۵۰۰-۱۵۹۹) و تیموریان (۱۳۷۰-۱۵۰۷) نسبت می‌دهند (Maqsudi, ۲۰۱۸: ۱۱). در این چارچوب، امیر تیمور به‌عنوان نیای بزرگ ازبیک‌ها تلقی می‌شود. بابرشاه از سوی پدر از نوادگان امیر تیمور و از سوی مادر از نوادگان چنگیزخان به‌شمار می‌رود (دانشنامه اسلام، ۲۰۱۲). بر این اساس، پیوند تاریخی ازبیک‌ها با مغولان نیز قابل طرح است.

۳-۱-۶. ترکمن‌ها

در ساختار اجتماعی افغانستان، ترکمن‌ها یکی دیگر از اقوام ترک هستند که با فرهنگ خاص خود حضور دارند. آنان عمدتاً به قالی‌بافی، تجارت، صنایع دستی، کشاورزی و دامداری اشتغال دارند و تولیدات قالی و صنایع دستی ترکمن‌ها سهم قابل توجهی در صادرات افغانستان دارد (Durgun, ۲۰۱۰). با توجه به جمعیت افغانستان، ترکمن‌ها حدود ۴ درصد از این جمعیت را تشکیل می‌دهند. منطقه‌ای که از بدخشان آغاز شده و تا هرات امتداد می‌یابد، «جنوب ترکستان» نامیده می‌شود و عمدتاً محل سکونت اقوام ترک است که به شکل پراکنده حضور دارند. برای ترکمن‌ها، جنوب ترکستان به‌منزله وطن اصلی شان تلقی می‌شود. آنان به‌صورت پراکنده در ولایت‌هایی چون کندز، بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، فاریاب، بادغیس و بخش‌هایی از کابل سکونت دارند. ترکمن‌های ساکن جنوب ترکستان، زبان و فرهنگ خود را حفظ کرده‌اند.

۳-۲. ساختارهای دینی:

دین نیز پدیده‌ای جهان‌شمول است، به طور که تاکنون جامعه‌ی بی‌دین یافت نشده است. اساس دین بر پایه‌ی اعتقاد به موجودات و نیروی‌های ماوراءالطبیعه یعنی اموری برتر از انسان نهادینه شده است که در زندگی انسان‌ها دخالت دارند. از آنجایی که دین در تمام جنبه‌های زندگی دخالت دارد و نیز تجویزکننده و پاسدار هنجارها و ارزش‌های اساسی در جامعه می‌باشد، در نتیجه عامل مهمی در مرزبندی بین جوامع و اقوام به‌شمار می‌آید. اعتقادات دینی در بین پیروان هر دین به عنوان حقایق انکارناپذیر تلقی می‌شوند (بهاروند، ۱۳۸۰، ص. ۱۱). از این رو، تعصبات دینی شدید است و به عنوان مکانیزم در مرزبندی

بین اقوام و جوامع که دارای ادیان متفاوت می‌باشند، عمل می‌کند. از آنجایی که دین و اعتقادات دینی از جمله امور همگانی و در بین اعضای جامعه مشترک هستند، عامل همبستگی بین اعضاء می‌شود و از دیگر سو عامل جدایی در بین جوامع می‌گردد. با توجه به چنین وضعیتی می‌توان دریافت که دین عامل مهمی در تشکیل، تقویت، تداوم و تنوع قومی می‌باشد. دین یکی از عناصر عمده و تاریخی هویت ملی است که ارزش‌های زنده یک جامعه را در بر می‌گیرد و این موضوع در کشورهای اسلامی صادق است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵، ص. ۱۱).

دین رسمی کشور افغانستان در واقع، اسلام است که بر اساس ۹۹.۸ درصد مردم این کشور مسلمان و دو شعبه (سنی و شیعه) تقسیم می‌شوند و کمتر از یک درصد جمعیت افغانستان را پیروان ادیان (سیک، هندو و...) تشکیل می‌دهد. در گذشته و امروز، مذهب حنفی همواره تنها مذهب رسمی افغانستان می‌باشد که در برگیرنده اقوام مختلفی چون: پشتون، تاجیک، ازبیک، ترکمن... بوده است (بهاروند، ۱۳۸۰، ص. ۱۰). به هر حال در ساختار مذهبی بایستی یادآور شد که تعاریف گوناگون از این موضوع شده است؛ چنانچه در لغت‌نامه دهخدا، مذهب چنین تعریف شده است: «هر یک از شعب دینی؛ شعبه‌ای از دین، مانند مذهب حنفی، مذهب شیعه، مذهب مالکی، مذهب حنبلی و جز آن» (دهخدا، ۱۳۷۷). بر این اساس، تنوع مذهبی در یک جامعه به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، گرایش‌ها و فرقه‌های دینی گوناگون در چارچوب یک کشور حضور دارند و هر یک، پیروانی با باورها، آیین‌ها و مناسک اعتقادی خاص خود را جذب می‌کنند. دین و مذهب از جمله موضوعات حساس در مناسبات میان اقوام، گروه‌های اجتماعی و دولت به شمار می‌روند. در منازعات قومی، مسأله بیش از آنکه ناظر بر درستی یا نادرستی آموزه‌های الهیاتی مذاهب باشد، به نقش دین در توزیع و تثبیت قدرت اجتماعی و سیاسی بازمی‌گردد (امیری، ۱۳۸۸، ص. ۹۰). چنانچه قبلاً یادآور شدیم که اگر مذهب به‌عنوان پدیده‌ای تأثیرگذار بر زندگی اجتماعی و سیاسی مردم افغانستان در نظر گرفته شود، در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان از دو گروه عمده پیروان تشیع و تسنن سخن گفت. هرچند هر یک از این دو جریان مذهبی، خود دارای طبقه‌بندی‌های درون‌گروهی و زیرشاخه‌های متعددی هستند که بخش قابل توجهی از منازعات برخاسته از تعارضات مذهبی میان شیعیان و اهل سنت را شکل می‌دهد (سجادی، ۱۳۸۰). مقصود از تعارضات مذهبی، وضعیتی است که در آن تنش و خصومت اجتماعی بر پایه باورها و گرایش‌های مذهبی شکل می‌گیرد و به روندی از ستیز و تقابل اجتماعی منجر می‌شود. هنگامی که گروهی در پی تحمیل ارزش‌ها و باورهای مذهبی خود بر دیگران برآیند، به دلیل تعارض‌های عمیق میان نظام‌های اعتقادی و ارزشی، زمینه بروز نزاع‌های مذهبی فراهم می‌شود؛ امری که تحت تأثیر شرایط اجتماعی و فرآیندهای درونی مؤثر بر تعارضات اجتماعی و اهداف متعارض تشدید می‌گردد (کریمی، ۱۳۸۷).

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، جمعیت افغانستان به‌طور کامل مسلمان است، اما از نگاه مذهبی یکدست نیست و مذاهب و فرقه‌های گوناگونی در این کشور حضور دارند. اکثریت جامعه افغانستان را پیروان مذاهب حنفی و جعفری تشکیل می‌دهند که در ادامه به‌اختصار معرفی می‌شوند: ۱- مذهب حنفی: اکثریت مسلمانان افغانستان پیرو مذهب حنفی هستند. این مذهب در میان اقوام مختلفی چون پشتون‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، نورستانی‌ها، ایماق‌ها و دیگر گروه‌های قومی رواج دارد. برآوردهای تقریبی نشان می‌دهد که حدود ۸۰ تا ۸۵ درصد جمعیت افغانستان از پیروان مذهب حنفی‌اند. این مذهب به‌عنوان تنها مذهب رسمی کشور شناخته می‌شود و بیشترین پیروان را در میان مردم افغانستان دارد. ۲- مذهب جعفری: پیروان مذهب جعفری عمدتاً در میان اقوامی چون هزاره‌ها، قزلباش‌ها و برخی دیگر از گروه‌های قومی دیده می‌شوند. تخمین‌ها حاکی از آن است که حدوداً ۸ تا ۱۰ درصد جمعیت افغانستان پیرو این مذهب هستند.

۳-۳. ساختار زبانی:

زبان گاه به‌مثابه شبکه‌ای ارتباطی و گاه به‌عنوان نوعی سرمایه فرهنگی تلقی می‌شود (غوری، ۱۴۰۴، ص. ۱۷۰). تسلط بر زبان، علاوه بر تسهیل روابط اجتماعی، به افراد امکان می‌دهد هویتی متمایز و معنادار کسب کنند. از این‌رو، هویت چه در سطح قومی و چه در سطح ملی، تا حد زیادی به زبانی وابسته است که فرد فرا می‌گیرد. زبان بومی، به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی هویت قومی، نقشی اساسی در شکل‌گیری احساس تعلق اجتماعی ایفا می‌کند (دهقان، ۱۳۸۰). در بسیاری از نظریه‌های ناسیونالیسم، زبان به‌عنوان یکی از عناصر بنیادین سازنده آن معرفی شده است. زبان در واقع شالوده فرهنگ را تشکیل می‌دهد و تمامی اجزای فرهنگ، از دین و معماری گرفته تا علم، خانواده، نظام سیاسی، ارتش و حتی ابزارهای جنگی، به زبان وابسته‌اند. زبان گفتاری نوعی نظام نمادین و قراردادی است که بر اساس آن به اصوات و ترکیب‌های صوتی معنا بخشیده می‌شود (دهقان، ۱۳۸۰). از این نگاه، زبان پدیده‌ای اجتماعی و قراردادی است که میان اعضای یک قوم یا جامعه مشترک بوده و به‌واسطه همین ویژگی، موجب تمایز و تفکیک اقوام و جوامع از یکدیگر می‌شود. هر قوم دارای نام است و واحدهای تشکیل‌دهنده آن، از فرد تا بزرگ‌ترین گروه، نام‌گذاری می‌شوند؛ این نام‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در تعریف هویت قومی و اجزای آن دارند (بهاروند، ۱۳۸۰، ص. ۹).

این پرسش مطرح می‌شود که زبان چگونه در گوناگونی قومی یک کشور نقش ایفا می‌کند. زبان از دو مسیر اصلی در شکل‌گیری تنوع قومی دخالت دارد. نخست آنکه زبان پدیده‌ای پویا است و در گذر زمان دچار تحول می‌شود؛ به‌گونه‌ای که ممکن است از یک زبان واحد، به‌تدریج زبان‌ها و گویش‌های متعددی منشعب شود. بررسی‌های زبان‌شناسی تاریخی نشان می‌دهد که تمامی زبان‌های هندواروپایی - زبان‌های رایج در افغانستان به‌استثنای عربی و ترکی، زبان‌ها و گویش‌های ایران به‌جز زبان‌های سامی و اورال - آلتایی و نیز زبان‌های شبه‌قاره هند - از ریشه‌ای مشترک برخاسته‌اند (فردپلاک، ۱۳۷۵، ص. ۴۵). این فرآیند انشعاب در مورد زبان‌های اورال - آلتایی و سایر خانواده‌های زبانی نیز صادق است (غوری، ۱۴۰۴). دوم آنکه مهاجرت یک قوم یا شاخه‌ای از آن به سرزمین قوم دیگر می‌تواند به گوناگونی قومی و زبانی بینجامد. بررسی تاریخ آریانا نشان می‌دهد که زبان‌ها، گویش‌ها و ادیان کنونی در ایران و افغانستان، عمدتاً از مناطق دیگر و به‌واسطه مهاجرت اقوام مختلف به این سرزمین وارد شده‌اند. زبان‌ها و گویش‌های رایج در این دو کشور به سه خانواده زبانی آریایی، سامی و اورال - آلتایی (ترکی - مغولی) تعلق دارند (بهاروند، ۱۳۸۰، ص. ۱۰).

در تاریخ سیاسی چند دهه اخیر افغانستان، پیامدهای تلخ این گسست‌ها و سیاست‌های زبانی، چه در جهت القا و چه در جهت تحکیم آن‌ها، به‌وضوح قابل مشاهده است. شدت این گرایش‌ها به‌گونه‌ای بوده که قانون‌گذاران در قانون اساسی دوران ظاهرشاه، برای جلوگیری از تنش‌های سیاسی، ناگزیر به رسمیت شناختن دو زبان فارسی و پشتو شدند (تابش هروی، ۱۳۹۲: ۱۲۸). زبان فارسی، با وجود گویش‌های متنوع، زبان اکثریت ساکنان این سرزمین به‌شمار می‌رود (کاتم، ۱۳۷۱، ص. ۲۸). بنابراین، مردم افغانستان به زبان‌ها و لهجه‌های متعددی سخن می‌گویند: تاجیک‌ها و هزاره‌ها فارسی، پشتون‌ها پشتو، ازبک‌ها ازبکی، ترکمن‌ها ترکمنی، نورستانی‌ها نورستانی یا داردی، بلوچ‌ها بلوچی و دیگر گروه‌ها هر یک به زبان خاص خود تکلم می‌کنند. با توجه به آنکه اقوام پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک اکثریت جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، زبان‌های فارسی، پشتو و ازبکی به‌ترتیب مهم‌ترین زبان‌های رایج کشور محسوب می‌شوند. به گفته کاظم یزدانی، در افغانستان بیشتر از سی زبان و ده‌ها لهجه وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها فارسی و پشتو است؛ به‌طوری‌که نزدیک به ۴۸ درصد مردم به فارسی و ۳۵ درصد به پشتو سخن می‌گویند و بقیه به سایر زبان‌ها تکلم می‌کنند (یزدانی، ۱۳۷۴، ص. ۱۲۷). در همین راستا، کریم پوپل با اشاره به تنوع زبانی افغانستان معتقد است که در این کشور حدود ۴۰ زبان و ۲۰۰ لهجه وجود دارد (دهقان، ۱۳۸۰).

در دایره‌المعارف بزرگ فارسی آمده است که اکثریت مردم افغانستان به زبان فارسی سخن می‌گویند که به نام فارسی زبان شناخته می‌شوند؛ اصطلاحی که ناظر بر زبان است، نه الزاماً تعلق به یک تبار خاص. با این حال، فارسی زبان‌ها به عنوان یکی از اقوام پرجمعیت افغانستان، از گذشته‌های دور خود را از ساکنان اصلی این سرزمین دانسته‌اند و فارسی زبان‌ها یکی از ۱۸ قومیت افغانستان معرفی شده‌اند (دایره‌المعارف بزرگ فارسی، ۱۳۸۵). لویی دوپری نیز اشاره می‌کند که فارسی‌وایان به زبان فارسی سخن می‌گویند، در سراسر افغانستان پراکنده‌اند و غالباً با عنوان تاجیک شناخته می‌شوند (ارباب شیرانی، ۱۳۸۷، ص. ۵۱)، جزییات بیشتر را در جدول زیر آمده است که تنوع گویش‌ها را نه تنها عامل تفرقه تعریف می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز همگرایی فرهنگی باشد (کریمی، ۱۳۸۷).

جدول ۱: گروه‌های قومی افغانستان بر اساس زبان، مذهب و محل سکونت

شماره	گروه قومی	زبان	مذهب	محل اقامت
1	پشتون	پشتو	سنی حنفی	جنوب، جنوب شرق، کابل و دیگر ساحات افغانستان به شکل پراکنده،
2	تاجیک	فارسی با لهجه‌های دری	سنی حنفی	شمال، شمال شرق، غرب، کابل و دیگر ساحات افغانستان به شکل پراکنده
3	هزاره	فارسی با لهجه‌ی هزاره‌گی	شیعه و تعداد محدود اسماعیلیه	کابل، مرکز و شمال افغانستان
4	ازبیک	ازبکی	سنی - حنفی	شمال و شمال شرق افغانستان
5	ترکمن	ترکمنی	سنی - حنفی	شمال افغانستان
6	بلوچ	بلوچی	سنی - حنفی	جنوب غرب افغانستان
7	نورستانی	نورستانی	سنی - حنفی	جنوب شرق افغانستان

۴. نتیجه‌گیری

این مقاله با بهره‌گیری از رویکرد انسان‌شناختی به بررسی ساختارهای اجتماعی، قومی و مذهبی افغانستان پرداخته و می‌کوشد چگونگی امکان شکل‌گیری نظامی اجتماعی فراگیر را در میان اقوام مختلف این کشور تبیین کند؛ نظامی که بتواند زمینه‌های همزیستی، عدالت اجتماعی و کاهش تعارضات قومی، مذهبی و زبانی را فراهم آورد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که افغانستان، به عنوان جامعه‌ای چندقومیتی، چندمذهبی و چندزبانی، از تنوع فرهنگی گسترده‌ای برخوردار است که در ذات خود نه عامل بحران، بلکه ظرفیتی اجتماعی برای همزیستی و تقویت انسجام ملی محسوب می‌شود. برآیند نتایج پژوهش حاکی از آن است که دستیابی به ثبات اجتماعی و همبستگی ملی در افغانستان مستلزم بازنگری در مناسبات قومی، به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی به مثابه سرمایه اجتماعی، و حرکت تدریجی به سوی الگوهای مشارکتی، عادلانه و غیرانحصاری در سامان قدرت سیاسی است. تحقق چنین رویکردی می‌تواند زمینه‌های همزیستی مسالمت‌آمیز، توسعه اجتماعی و کاهش تعارضات قومی و مذهبی را در جامعه افغانستان تقویت کند.

تحلیل خاستگاه‌های قومی و تباری اقوام بزرگ افغانستان، از جمله پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبیک‌ها و ترکمن‌ها، نشان می‌دهد که تنوع قومی در این سرزمین در بستر تعاملات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی شکل گرفته و همواره با مفاهیمی چون هویت جمعی، همزیستی و همبستگی اجتماعی پیوند داشته است. از این نگاه، تنوع قومی به عنوان واقعیتی اجتماعی، بخشی جدایی‌ناپذیر از ساخت تاریخی جامعه افغانستان به شمار می‌رود. از دیدگاه انسان‌شناختی،

تجربه تاریخی اقوام مختلف افغانستان بیانگر الگوهای متنوعی از مشارکت اجتماعی، حاشیه‌نشینی نسبی، نابرابری‌های سیاسی نسبی و فشارهای ساختاری است که در دوره‌های گوناگون تاریخی بروز یافته‌اند. پیامدهای این وضعیت در برخی مقاطع، در قالب فقر، خشونت، بی‌ثباتی اجتماعی و چالش‌های مرتبط با مشروعیت سیاسی نمایان شده و به تدریج تداوم یافته‌اند و در حال حاضر، این الگوها به مراتب نسبت به گذشته کاهش یافته است. در مجموع، یافته‌های این تحلیل نشان می‌دهد که ریشه بسیاری از تعارضات اجتماعی در افغانستان را نمی‌توان صرفاً به تنوع قومی و مذهبی نسبت داد، بلکه این تعارضات بیش از هر چیز با ضعف سازوکارهای حکمرانی فراگیر، نهادینه‌نشدن مشارکت برابر سیاسی و استمرار الگوهای متمرکز و اقتدارگرایانه قدرت در دوران جمهوری‌ها ارتباط داشت؛ الگوهایی که در برخی موارد، تحت تأثیر عوامل و مداخلات بیرونی نیز تشدید شده‌بود.

منابع و مآخذ

- ابوطالبی، علی. (۱۳۷۸). حقوق اقلیت‌ها و همگرایی. فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲ و ۳، ۱۴۱-۱۲۵.
- احمدی، حمید. (۱۳۷۶). قومیت و قوم‌گرایی در ایران افسانه یا واقعیت. اطلاعات سیاسی و اقتصادی، دوره ۲، شماره ۱۱۵ و ۱۱۶، ۱۰۹-۱۳۵.
- اریاب‌شیرانی، سعیداعلم. (۱۳۸۷). همسایه نزدیکتر از خویش (افغانستان از ویژگی‌های طبیعی تا خصوصیات انسانی)، مقالاتی از دایره المعارف، ترجمه هوشنگ. تهران: انتشارات کتاب مرجع.
- ارزگانی، مسیح. (۱۳۹۰). افغانستان رنگین کمان اقوام. مشهد: انتشارات امید بدخشان.
- آرنی، جرج. (۱۳۷۶). گذرگاه کشورگشایان؛ ترجمه: محمد یوسف علمی و حبیب الرحمن هاله، پشاور: انتشارات میوند.
- امیری، صالحی. (۱۳۸۸). مدیریت منازعات قومی در ایران. تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- بهاروند، سکندر. (۱۳۸۰). بررسی علل گونه‌گونی قومی در ایران از دیدگاه انسان‌شناسی. فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۹، ۲۳-۱.
- بیلیو، جراح. ایچ. (۱۳۹۱). نژادهای افغانستان. برگردان: لعل زاد. کابل: انتشارات سعید.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۸۵). نقش هویت قومی در همبستگی ملی (مطالعه موردی قوم بلوچ). مجله‌ی پژوهشی اصفهان (علوم انسانی)، جلد بیستم، شماره یکم، ۲۴-۱۲.
- حریری، نجلا. (۱۳۸۵). اصول و روش‌های پژوهش کیفی. تهران: انتشارات آگاه.
- حیدری، محمد. (۱۳۸۳). هویت و امنیت ملی، کتاب مجموعه مقالات هویت و بحران هویت، ۳۰-۴۹.
- خسروشاهی، خاتمی. (۱۳۸۳). افغانستان پس از طالبان. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۴۰۱). لغت نامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دهقان، حسین. (۱۳۸۰). هویت قومی و وفاق ملی، شماره ۲۰ و ۲۱. فصل‌نامه وفاق ملی و توسعه‌ی اجتماعی در افغانستان، ۸۹-۱۰۷.
- سانلیور، پیر. (۱۹۹۹). نقشه جدید قومی افغانستان. مترجم: ابوالحسن سروقد مقدم، به نقل از اقوام کوچ نشین افغانستان. تهران: نشر کهکشان.
- سجادی، عبدالقیوم. (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی افغانستان؛ قوم، مذهب و حکومت. قم: انتشارات بوستان کتاب.
- شیخاوندی، دلاور. (۱۳۶۹). زایش و خیزش ملت، تهران: انتشارات ققنوس.
- غوری، نظر محمد. (۱۴۰۴). انسان‌شناسی فرهنگی، کابل: انتشارات یوسف‌زاد.
- فردپلاک، دانیل بیس. (۱۳۷۵). انسان‌شناسی فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
- کاتب، فیض محمد. (۱۳۷۲). نژادنامه افغانستان. قم: انتشارات اسماعیلیه.
- کاتم، ریچارد. (۱۳۷۱). ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، ایران: انتشارات کویر.
- کریمی، علی. (۱۳۸۷). مدیریت سیاسی در جوامع چند فرهنگی، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- گل‌تزر، برنت. (۱۳۷۷). آیا افغانستان در آستانه تجزیه قومی و قبیله‌ای قرار دارد؟. تهران: انتشارات خوارزمی.
- گیدنز، انتونی. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی، حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.

- مارشال, گوردون. (۱۳۸۸). فرهنگ جامعه شناسی، ترجمه حمیرا مشیر زاده، تهران: انتشارات میزان.
- مرادی صاحب نظر. (۱۳۸۹). آریانا و آریاییان، کابل: انتشارات سعید.
- هاشمی، صدیقه. (۱۳۹۴). بررسی زمینه‌های اجتماعی و فکری نبود فدرالیسم در فرآید تدوین قانون اساسی جدید افغانستان، پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه علوم سیاسی: گرایش روابط بین الملل، دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه فردوسی.
- یزدانی، حسین. (۱۳۷۴). پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، جلد اول، چاپ دوم، قم: انتشارات احسانی.